

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

سید صدرالدین حسینی و آثار او

دکتر جلیل نظری*
دانشکده تربیت دبیر کازرون

چکیده

در این نوشته تلاش شده است تا گوشه هایی از زندگی و شخصیت ادبی سید صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، نویسنده زبدة التواریخ شناسایی شود. اطلاعات به دست آمده از منابعی که می توانست به این جستجو کمک نماید گویای آن است که وی یکی از عمال دولت خوارزمشاهیان بوده و شغل استیفای (أخذ مالیات) نیشاور را به عهده داشته، اما سرانجام از کار دیوانی کناره گرفته و به تألیف آثار خود پرداخته است. از جمله تألیفات وی کتاب «زبدة التواریخ» و «شرح اعلام نهج البلاغه» را می توان نام برد. کتاب دیگری نیز به نام «تاریخ اسکندر» دارد که وقایع و رویدادهای زمان سلطان محمد خوارزمشاه، ملقب به «اسکندر ثانی» را در آن بیان کرده است و فعلاً اثری از آن در دست نیست.

واژه های کلیدی: ۱. سید صدرالدین حسینی ۲. زبدة التواریخ ۳. اعلام نهج البلاغه ۴. اسکندر ثانی.

۱. مقدمه

اگر چه نام سید صدرالدین حسینی در ظاهر برای گروهی از اهل فضل و دانش آشنا می نماید و از وی در برخی از منابع معتبر از جمله کشف الظنون (بدون تاریخ)، الذریعه (۱۴۰۳)، کشف الحجب (۱۴۰۹)، تاریخ الادب العربیه (۱۹۶۸) و ... ذکری به میان آمده ولی واقعیت آن است که چون تحقیق دقیقی در این مورد صورت نگرفته، هنوز زوایای زندگی این شخص روشن نیست. شاید مهمترین اثری که از صدرالدین حسینی ذکری به میان آورده و باعث شده نام او در چندین مأخذ و منبع که در صفحات بعدی بدانها اشاره می شود، ثبت گردد کتاب «زبدة التواریخ» است که از روی قرایین و شواهد موجود تألیف خود وی بوده است.

این «زبدة التواریخ» که با عنوان «اخبار الدولة السلجوقیه» نیز شناخته می شود، یکی از منابع تاریخی آل سلجوق است که مؤلف در بیان و شرح احوال این سلسله اهتمام جدی ورزیده است.

از تاریخ بیهقی که بگذریم کتاب فوق بعد از نصرة الفترة و عصره الفطرة عmad الدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) از جهت عنایت و دقّت در ضبط احوال و تاریخ رویدادهای سلسله سلجوقی، اهمیت ویژه ای دارد. آنچه بر اهمیت این کتاب می افزاید و ارزش آن را دو چندان می کند، ذکر مفصل بعضی حوادث و وقایعی است که در دیگر منابع تاریخی با این شرح و تفصیل بیان نشده است. نکته مهمتری که در باب این کتاب باید یاد آوری گردد، همانا توجه و اهتمام مؤلف به شرح احوال و اخبار اتابکان آذربایجان، بخصوص ایلدگز و فرزندان اوست. نویسنده زبدة التواریخ با اینکه بنای کتاب

* استادیار بخش ادبیات فارسی دانشکده تربیت دبیر کازرون

خود را بر اختصار نهاده، در این قسمت یعنی بیان تاریخ اتابکان شیوه تفصیل را در پیش گرفته است. به احتمال زیاد به دلیل هم عصر بودن نویسنده با دوران فرماتروایی این خاندان و اطلاعات زیادی که مؤلف به سبب قرب زمانی و مکانی با این سلسله داشته، علاقه او را در بیان مفصل اخبار ایشان برانگیخته است.

در این کتاب قراینی موجود است (۱۹۳۳: ۱۹۱) که نشان می‌دهد نویسنده برای دریافت اطلاعات بیشتر به شهرهایی که رویدادها در آنجا اتفاق افتاده، سفر می‌کرده و از افراد آگاه اطلاع به دست می‌آورده است. با وجود این هنوز با مؤلف کتاب فوق و دیگر تأییفات و آثار وی آشنایی چندانی حاصل نشده و اظهار نظرها در باب نویسنده آن متفاوت است. گروهی از جمله علامه قزوینی در یادداشت‌ها (ج: ۵۲۸/۳: ۱۳۴۵)، بارتولد در کتاب ترکستان‌نامه (ج: ۱/ ۱۳۵۵: ۸۷)، بروکلمان در تاریخ الادب العربي (ج: ۵/ ۳۹۸: ۱۹۶۸)، زرین کوب در تاریخ ایران بعد از اسلام (ج: ۴۷: ۱۳۵۲)، ... مؤلف زبدة التواریخ را همین ابوالحسن صدرالدین حسینی می‌داند. حال آنکه «زوشهایم»، در مقدمه‌ای که خود بر این کتاب نوشته (ص: ب، ۱۹۳۳) در صفحه‌های بعد از این مقدمه، که بدان اشاره خواهد شد انتساب این کتاب را به صدرالدین حسینی مردود دانسته است. نگارنده ضمن تأمل و استقصا در متن زبدة التواریخ و مراجعه به منابع و مأخذ دیگر، توانسته است اطلاعاتی در این مورد کسب کند که در شناسایی بیشتر مؤلف کتاب فوق و نیز معنی دیگر آثار او مؤثر باشد، هدف از نگارش این مقاله نیز بیان همین امر بوده است.

۲. عصر زندگی و آثار سید صدرالدین حسینی

در آغاز کتاب زبدة التواریخ (۱: ۱۹۳۳) قیل از آنکه متن شروع شود آمده است:

.... ذکر الامیر السید الامام الاجل الكبير صدرالدین ابوالحسن علی بن السید الاجل الامام الشهید ابی القوارس ناصر بن علی الحسینی رحمه الله فی کتابه الذی سماه زبدة التواریخ، اخبار الامراء و الملوك السلاجوقیة
در مقدمه‌ای که زوشهایم بر این کتاب نوشته (ص: الف- ط: ۱۹۳۳) بحثی تقریباً مفصل راجع به عنوان کتاب و نویسنده آن انجام گرفته است. که خلاصه آن چنین است:

«مؤلف حقیقی این اثر تاریخی ناشناخته است. لکن آشکار است که او در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم زندگی می‌کرده است. چون مؤلف نام خلیفه بغداد «الناصر لدین الله» را ذکر کرده و او را به عنوان «مولانا» خوانده است. به علاوه وی حادثه مربوط به درگیری بین سلطان طغرل سوم و شاه خوارزم را که در پانصد و نود هجری اتفاق افتاده، به نقل از امین الدین محمد زنجانی که معاصر طغرل و شاهد مستقیم درگیری بوده است، روایت می‌کند. بنابراین مؤلف در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری حیات داشته و این کتاب بعد از تاریخ ۶۲۲ هجری نوشته شده است زیرا این آخرین تاریخی است که در کتاب فوق ذکر شده است».

زوشهایم کوشیده تا هویت مؤلف را شناسایی کند. وی در ادامه چنین گفته است: «مؤلف از جمله سلاجوقیانی بوده که به زبان عربی تاریخ می‌نگاشته اند و در نیمة اول قرن هفتم زندگی می‌کرده اند». (همان، ص: ج). وی از میان این موزخ‌ها دو نفر را بر می‌شمارد و احتمال می‌دهد که یکی از ایشان مؤلف این اثر بوده باشد: (همان، ص: د).

۱- جمال الدین ابوالحسن علی قسطنطیلی، مؤلف مشهور کتاب «طريق الاحکام» که کتاب تاریخ سلاجقه از اوست و این کتاب فقط نامش برای ما باقی مانده است. بنابراین احتمال دارد که این کتاب همان تاریخ گمشده قسطنطیلی باشد که قبل از سال ۶۲۶ هجری نوشته شده است.

۲- آبوالحسن علی بن ابی منصور ظافر بن حسین خزری مصري که در مصر به سال ۵۶۶ یا ۵۶۷ به دنیا آمد و دو نفر از پادشاهان ایوی، «ملک عزیز» و «ملک اشرف» را در سوریه و مصر خدمت کرد. وی تأییفاتی داشته است و حاجی خلیفه در کتاب خود «کشف الظنوں» وفات او را در سال ۶۲۳ هجری ذکر کرده است.

زوشهایم در همین مقدمه (ص: ه-) می‌نویسد: «احتمال دارد که کتاب زبدة التواریخ بخش مفقود شده کتاب اخبار الدولة المنقطعة» این ظافر باشد که مؤلف خود تصویر داشته یک جلد از آن در شرح احوال سلاجقه بوده است. وی استدلال کرده که هم مانندی شیوه بیان کتاب «اخبار الدولة المنقطعة» و زبدة التواریخ به وضوح تأیید می‌کند که

مؤلف هر دو اثر یکی بوده است. اما علامه قزوینی در یادداشت‌ها، (همان، ص: ج، ۳/۱۲۴: ۱۳۴۵) در باب این مقدمه زوهایم و الحاق آن در این کتاب سخت تاخته و آن را بی پایه دانسته است و می‌گوید: «من سبقاً بلا فاصله پس از خروج این کتاب از طبع، شرحی سخت در خصوص آراء سخیف و شارلاتانه زوهایم که طابع ساده لوح، آنها را در مقدمه کتاب درج کرده نوشته بودم و حالا (۱۹۳۹ مه ۸) هرچه گشتم آن، شرح را نیافتم اگر وقتی پیدا شد در لای کتاب مزبور الحق شود».

متأسفانه این نوشته علامه که لابد بسیار ارزشمند بوده تاکنون پیدا نشده است ولی استنادهای چندگانه‌ای در یادداشت‌ها نشان می‌دهد که مشارکیه به همان نص آغازین صفحه اول اعتقاد دارد یعنی کتاب مزبور را زبدۀ التواریخ سید صدرالدین حسینی می‌داند.

زوهایم چنانکه بیان شد درباره نام کتاب و نویسنده آن هر دو شک کرده و احتمال داده که کتاب اخبار الدولة السلجوقیه مجھول المؤلف بوده و شاید تویسنده آن مطالب کتاب خویش را از زبدۀ التواریخ که سال‌ها قبل از وی تألیف شده بود، اخذ کرده باشد.

نگارنده ضمن جستجو و تأمل در باب نویسنده زبدۀ التواریخ (اخبار الدولة السلجوقیه) به مطالبی دست یافته که به احتمال نزدیک به یقین می‌تواند در معترضی مؤلف زبدۀ التواریخ و رفع تردیدهای زوهایم مؤثر باشد. امید است با جستجوهای بیشتر که هنوز ادامه دارد فرازهای روشن تری از زندگی نویسنده این کتاب و آثار دیگر او شناخته شود. گرچه منابع و مأخذ موقتی نظری «ترکستان نامه» نویسنده بارتولد (ج: ۱/۸۷: ۱۳۵۲) و تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف عبدالحسین زرین کوب (۴۷: ۱۳۵۵) و تاریخ الادب العربي تألیف بروکلمان (ج: ۵/۳۹۸: ۱۹۶۸) و نیز چنانکه گفتیم مرحوم قزوینی در یادداشت‌ها (ج: ۳/۱۲۴: ۱۳۴۵) کتاب فوق را زبدۀ التواریخ صدرالدین حسینی می‌دانند، اما نظر به این که احتمال دارد این مأخذ، گفتار خود را از نسخه خطی بریتانیا اخذ کرده باشند سعی می‌کنیم از منابع و مصادر کهن‌تری بهره جسته و نوشته‌های آن‌ها را ملاک معرفی کتاب زبدۀ التواریخ و نویسنده آن قرار دهیم.

سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری، در کتاب «کشف الحجب والا ستار» (۵۳: ۹۰/۱۴) شخصی به نام علی بن ناصر را اوّلین شارح نهج البلاغه ذکر کرده و او را شاگردان سید رضی دانسته است. گرچه در کتب رجال و آثار تشابهات اسمی فراوان است و احتمال دارد این علی بن ناصر که کنتوری او را شاگرد سید رضی به حساب آورده، با صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر مؤلف زبدۀ التواریخ (اخبار الدولة السلجوقیه) یکی نباشد ولی برای اینکه بدانیم این شارح نهج البلاغه که کنتوری متذکر او شده از نظر زمانی نمی‌تواند شاگرد سید رضی باشد و باید همان کسی باشد که زبدۀ التواریخ را نوشته و اینک مورد نظر ماست، به چند نکته اشاره خواهیم کرد.

اولاً در کتاب «معارج نهج البلاغه» تألیف زید بیهقی که در سال ۵۵۲ نوشته شده آنگونه که سبک کتاب است به شارحان نهج البلاغه قبل از خود اشاره کرده است اما در این کتاب به هیچ عنوان ذکری از شرح اعلام نهج البلاغه و مؤلف آن، علی بن ناصر، نشده است. چه اگر اعلام نهج البلاغه تألیف علی بن ناصر حسینی بنا به گفته کشف الحجب اوّلین شرح نهج البلاغه بود، زید بیهقی با آن دقت و فراتستی که داشت به این هم شهری خود یعنی علی بن ناصر و شرح او حتماً اشاره می‌کرد.

ثانیاً شارح اعلام نهج البلاغه در شرح خود از «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه» تألیف قطب الدین ابوالحسن سعید راوندی که در حدود سال ۵۵۶ تألیف شده، استفاده کرده است. بنابراین مؤلف اعلام نهج البلاغه بایستی اثر خود را بعد از تاریخ فوق نوشته باشد و این چنین کسی از نظر زمانی نمی‌توانسته از شاگردان سید رضی (متوفی ۴۰۶) بوده باشد.

ثالثاً: در تاریخ بیهقی که در اوایل نیمه دوم قرن ششم تألیف شده و نام علماء و فضلا و ائمه آن ناحیه را در بردارد، از صدرالدین علی بن ناصر حسینی که به تصویر بسیاری از منابع، اهل نیشابور بوده است نامی به میان نیاورده و این خود دلیل بر این است که شخص مورد بحث تاریخ فوق از چنان شهرتی برخوردار نبوده که در زمرة علماء و افاضل قرار گیرد و شاید هم در همین سالها به دنیا آمده باشد.

اینها مواردی است که هر کدام به نحوی تأیید می کند که علی بن ناصر سرخسی (نیشابوری) که «کشف الحجب» او را مؤلف شرح نهج البلاغه دانسته و صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر نیشابوری که وی را مؤلف زبدة التواریخ (اخبار الدولة السلجوچیه) گفته اند، از نظر زمان و مکان یکسان و بلکه هر دو نفر یکی بوده اند.

جای ذکر این نکته باقی است که سخن کشف الحجب را با همان بیان، اعيان الشیعه (ج: ۸، ۳۶۳: ۱۴۱۳) و الذریعه (ج: ۱۳۹ / ۱۴) نیز تکرار کرده اند.

برای اینکه این نظریه مستندتر ارائه گردد، به کتاب های دیگری نیز مراجعه شد و اطلاعات تازه تری به دست آمد از جمله در تلخیص تاریخ نیشابور (۱۴۶: بدون تاریخ) که به وسیله احمد بن محمد بن حسن بن احمد معروف به خلیفه نیشابوری تحریر یافته، در تمجید از شهر نیشابور به خصوص محله شادیاخ و بزرگان آنجا از شخصی به نام سید صدرالدین حسینی نام می برد و می گوید:

... در آن ایام بزرگان شادیاخ بر اشراف سایر بلاد فضیلت داشتندی خصوصاً سید بزرگوار سید صدرالدین الحسینی که در مراتب علم و عمل لاحق به اولین و سابق بر آخرين بودند و از مکارم حضرت ایشان یکی آن است که امام امت و مقتدای ملت امام فخر الملة و الحق والدین الرازی - رضوان الله عليه - مکتوبی نوشتند به ایشان بعضی از آن این است ... آقای دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقاتی که بر کتاب فوق نگاشته اند (۱۳۷۵: ۲۹۲) این شخص را همان کسی می دانند که تذكرة لباب الالباب (ج: ۱۴۳ / ۱۳۲۴) تقریباً با همین نام و عنوان به معرفی آن پرداخته است.

اتفاقاً اصل نامه فخر رازی به سید صدرالدین حسینی و پاسخ صدرالدین به فخر رازی که هر کدام حاوی مطالب مفیدی می باشدند در مجموعه خطی کهن در کتابخانه دانشگاه تهران (ج: ۴ / ۵۰۷: فهرست) موجود است. در کتب متأخرین نیز از این نامه به عنوان یکی از مستندات معتبر تاریخی استفاده شده و به مناسبت هایی به ذکر آن پرداخته اند؛ در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، نگارش محمد مدرسی زنجانی (۱۳۳۵: ۱۲) و کتاب اعلام نهج البلاغه، تصحیح عزیز الله عطاردی (۱۴۱۵: ۲۶) به بیان کامل این نامه و پاسخ آن پرداخته اند. در اینجا برای مزید اطلاع نامه فخر رازی را که تلخیص تاریخ نیشابور فقط به سه چهار سطر اول آن اکتفا کرده، بیان نموده و به دنبال آن پاسخ سید صدرالدین حسینی را به این نامه ذکر می کنیم. فخر رازی در این نامه ابتدا سید صدرالدین حسینی را به القابی که شایسته بزرگان و عالمان دینی است ستوده سپس مراتب ارادتمندی و دوست داری خالصانه خود را نسبت به او اعلام داشته است. چنانکه می نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

رأيت في السفر الخامس من التوراة ان الله سبحانه و تعالى قال لموسى عليه السلام: يا موسى أحبب ربك بكل قلبك، و أنا أخبر سيدي و سendi و مولاي الصدر الأجل المبجل السيد السندي، الطاهر الظاهر، التقى النقى صدر الملة و الدين و شمس الإسلام و المسلمين، ملك السادات، افتخار العترة الطاهرة، قدوة المحققين في العالم.

خصه الله من السعادات القدسية والكرامات العلوية بأكمل درجاتها و افضل غایاتها بأنى أحبه من صميّم قلبي، و أحب أنى أحبه، وأبغض ان لا أحبه و كيف لا، وقد دلت البراهين اليقينية على انه لا يجوز أن يكون كل محظوظ محبوباً لغيره، و الازام الدور و التسلسل ... وى در این نامه به سان دعای حضرت ابراهیم در قرآن مجید (رب هب لى حکما و الحقنی بالصالحین) از خداوند می خواهد او را به صالحان ملحق نماید. سپس به دوبار سفر خود به سرزمین هندوستان که توأم با مصائب و مشکلاتی بوده اشاره می نماید. از محتوای این نامه برمی آید که در هنگام نگارش و ارسال آن، فخر رازی در هرات سکونت داشته و به ارشاد مردم مشغول بوده است (خلیفه نیشابوری، ۲۷: بی تا).

*اقول: لقد فضل الله تعالى على بالدخول في ديار الهند مرتين، و الحضور في معركة الطائفين المتقابلين و قوبت موجبات الآفات و عظمت اسباب المخافات، و كنت غافلاً عن كيفية استداتها و التيامها غير واقف على استكمالها و انتظامها.

الآن الله تعالى برحمته التي لا يتوقف سطوع نورها على حيل المحتالين اجتهد الطالبين، عصمني من تلك الحنة العظيمة والآفات الجسيمة، و أنا الآن ساكن في خطة هرات افاض الله عليها انواع الخيرات، و لقد ارشدتهم الى دلائل التنزيه والتوحيد.

فقبلوها، و لم يتمروا عن الانقياد لها، و لو لم يكن الا هذه النعمة العظيمة والمنحة الجسيمة من الله في حق هذا الفقير الكسیر، لما قدر على الوفاء بشكرها و ذكرها، و الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور.

اشارة صريح دیگری که از نامه فخر رازی مستفاد می گردد این است که او در همین سفر هندوستان کتاب "عيون الحكمه" ابن سينا را شرح کرده و نسخه ای از آن را به وسیله الامام رکن الدين که ظاهرأ برادر او بوده است برای صدرالدين حسینی ارسال کرده است (خلیفه نیشابوری، ۲۸: بی تا).

من جملة المكتوبات التي الفق تلقيها و تنمييقها في هذه الاسفار المتواترة "شرح عيون الحكمه" للشيخ الرئيس على الله درجته، و لقد ارسلت منها نسخة الى تلك الحضرة الشماء رفع الله اعلام مواليها الى عنان السماء.

حامل هذه الرقة الشیخ الامام رکن الدين سید العلماء حرس الله قدره، رجل حسن السیرة مرضى الطریقہ، بعيد عن المؤذيات، محترز عن السینيات، طراز ملک الخیرات، الفوز بخدمته والاستعداد بالوصول الى بساط حضرته و فى الكلام كثرة و لكن فى الطبع اللطيف ملأة ، و يختتم الكلام بالحمد لله الذى لا نهاية له، و الشكر الذى لغاية له لذى الجلال و الاکرام.

الحمد لله على نعمة الاسلام و الصلة على محمد و على آله في الليل و الایام.

فخر رازی پس از پایان نامه مجدها فصلی بر ظهر آن نگاشته که مطالب آن، حکایت از پیری وی می نماید. او در این قسمت از نامه خود اعلام می دارد که به سبب پیری و ضعف حال نتوانسته نسخه ای از "شرح عيون الحكمه" را به خط خویش برای صدرالدين ارسال دارد. لذا مجبور شده نسخه ای را که یکی از دوستانش به نام یحیی بن شافعی مزدقانی قبلأ برای خود استنساخ کرده بود قرض نموده برای وی بفرستد. در همین قسمت از نامه باز آرزو کرده است که بخشی از تفسیر بزرگی را که به قول خود بالغ بر هزار و پانصد جزء بوده به منظور بازبینی و اظهار نظر نزد صدرالدين ارسال دارد (همان، ۲۸).

لقد كنت اردت ان اكتب هذا الكتاب بخطي و ان ابالغ في تصحيحة و تنمييقه حتى لا تتضاعف الزحمة لسبب اختلال الكلام، الا ان الشیخ نحیف، و النسخ ضعیف و ليس مع العجز تکلیف و كان لى واحد من الاصدقاء الموصوفين بالصدق و الصفا، المحتزرين عن الريبة و الرياء. يقال له یحیی بن شافعی المزدقانی و كان قد كتب لنفسه هذه النسخة و زعم انه سعى في تصحيحها و تسدیدها. فأخذتها معه و ارسلتها الى تلك الحضرة التي هي منشأ الخيرات و منبع السعادات، و ارجو من الله ان تقع من تلك الحضرة بعين القبول.

لقد صنفت تفسیراً كبيراً لعله يصلح الفاؤ و خمسماة جزء و اكثر و تيسرت مباحث علویة و دقائق بقینیة في تفسیر تلك الآیات و السور، قریبة من المعانی و الحقایق مبرأة عن اوضار السور و لئن ایدالله التوفیق و التسیدید، فلعلی اقدر ان ارسل شيئاً من تلك المجلدات ليضاف الى باسبیق من انواع الابرامات. و الله ولی لكل الخیرات.

و اینک نامه صدرالدين در جواب نامه فخر رازی: (همان، ۲۹)

"لازالت عین الله تعالى على عالی صدر مولانا ولی النعم فخر الله والدين، حجه الاسلام و المسلمين، علامه العصر، ملک العلماء، محیی العلوم، افتخار العالم، و صرف عنه عین الكمال، و ساق اليه و فود الاقبال"

تکفل عن طلبة العلم احسان جزائه شرح کتاب "عيون الحكمه" فکم قد فجر منه عيوناً نطف مواردها، تشفي غلة الصادين في بیداء الحیرة ببرد زلاتها"

فإن قلت أنها تقر عيون الناظرين لعين الاصناف، فما جسرت ولا شططت، و إن قلت أنها تسخن عيون الماثلين الى الانحراف، فلا حقاً جحدت ولا لططت، و فيما خصص مولانا أدام الله علاه عبده باهداء هذا الكتاب اليه مشغوفاً بكتابه الكريم، الذي هو عنوان الحكم و بنیان الكرم، انعام يعیی شقاشق الفصحاء، عن شکره و ینسی دقائق البلوغ في عذرها.

الىٰ غدت تزهو على نخب الدر

لقد لفظ البحر الخضم بدرة

ولكن تخطى هامها شرفاً قدری

فلم يبق قدر للدراري عندها

لأیسرها قد خاف ذرعی بالشکر

لمولای فخرالدین عندی النعم

بتبيینه المریبی على ساطع الفجر

فكم خطة عمیاء عنی فرجت

من العلم. الا حلها هو بالفکر

اخو الخاطر الوقاد لم تبق عقدة

هذا ولو لا لهج الدهر الخون لضرب الاسداد بين الطالب والمراد، و شعف الزمن الحزون بقطع الامداد دون المرتاد والمراد، لامتنطيت ولو غارت الشمال، و اختطبت ولو حافياً على النعال، ابتدأاً الى حضرة قد عكفت جنود الملا الأعلى ووقف عليها وفود الآيات الكبرى.

ففيها الفوز بالحسنى و نيل سعادات الاولى والاخرى، و الرقى الى الدرجة القصوى، و ثم مراتع العلم مأهولة معمورة و مراتع الفضل مطلولة ممطورة ولكن العوائق الضرورية لا يخفى على الرأى العالى المولوى، قد قصت قوادم هواهى و ... حوافى منابى، فتخيل ما شئت من تحسرو- تلهم و تصور ما شئت من تحنن و تأسف.

و صرتُ كبار الجوّاصْ جناحه

يرى حسرات كلما طار طائر

و يذكر اذ ريش الجناحين وافر

يرى طائرات الجو يحففن حوله

فالعبد، و ان قصرت يداه عن اختراف مخارات محاوراته، و الاختلاف من مغارف مباحثاته، فهو دائمًا مقتبس من انوار مصنفاته ما عسى يتحلى به للتفكير العرام، و ملتمس من بحار مؤلفاته ما عسى تحلى به في النظر الافهم. و الله المأمول في تسهيل ادراك تلك الخدمة، و هو المسئول به في تحويل تلك النعمة في اقرب الاوقات على احسن الحالات، و الهيأت انه على ما يشاء قادر، و بالاجابة جدير.

در پاسخ نامه صدرالدین حسینی خطاب به فخر رازی چنانکه ملاحظه می شود جز اظهار ارادت و تعارفات دوستانه نکات تازه ای که در معرفی بیشتر صدرالدین مؤثر باشد، دیده نمی شود. وی در این نامه از دریافت کتاب عيون الحکمه که فخر رازی نسخه ای از آن را برای او ارسال داشته است ابراز تشکر کرده و فخر رازی را "مولانا" و خود را "عبد" خوانده است و از این که روزگار غدار بین طالب و مراد (منظور فخر رازی است) جدایی افکنده، نالیده و اظهار داشته که برخلاف مخالفت روزگار بی وفا، آرزومند است که حتی با پای بر هنر به خدمت آن حضرت رسد اما چه کند که موانع موجود پر و بال او را چیده و از وصول به این فوز محروم داشته است و از این حیث بسیار اظهار تلهم و تحسر نموده است.

ضمناً در این نامه بیان کرده که اگر چه به ظاهر از محضر وی محروم گشته است لکن از انوار تألیفات فخر رازی کمال استفاده را می کند و بعلوه در این رساله ابیاتی ذکر شده که سیاق آنها نشان می دهد که از خود صدرالدین بوده باشد. چون می گویند:

لمولای فخرالدین عندی النعم لايسرها قد خاف ذرعی بالشك

اما عوفی در كتاب لباب الالباب (ج: ۱۴۴ - ۱۴۳: ۱۳۲۴) در معرفی اين شخص يعني "صدر الملة والدين" که باید همان صدرالدین حسینی باشد، اظهار داشته که وی را از نزدیک می شناخته و گاه گاهی به خدمت او می رفته و از محضر وی بهره می برده و ابیاتی می سروده اند و به هم رده و بدل می کرده اند، وی در باب ششم كتاب فوق که در ذكر لطائف اشعار وزرا و صدور است می نویسد:

"الصدر الاجل صدر الملة والدين ملك السادات النيشابوري - رحمة الله عليه- سید اجل صدرالدین از معارف سادات و صدور کبار و فضلای روزگار بود. صاحب دیوان استیفای نیشابور بود و در فضل به غایتی که جملگی افضل خراسان به تقدم او اعتراف می کردند و از دریای فضل او اغتراف می نمودند و تاریخ خوارزمشاهی نبشت به عبارتی که روان عتبی از خجلت یمینی در عرق غرق می شد و او را اشعار تازی به غایت لطیف است و مصنوع، و بنده گاه گاهی به خدمت او رفتی و از وی اقتباس فواید کردم. چند شعر تازی از وی شنیده آمده است و این دو بیت در قطعه‌ای می گوید و مثلی معروف را در آن تضمین کرده است:

لو كنت تعلم ما تلقاه عن كثب

الست تذكر ما قد قيل في مثل

و نيز او راست:

لما سباني سمعطا لؤلؤ نظما

ولم اجد قوت روحي غير رشفهما

و وقتى از وى استماع افتاد که وقتى به اسفراین رفته شد در اثنای راه این رباعی اتفاق افتاد:

گویی که برای من مسکین آمد
از جور سپهر سبزه وار این دل من
سبزه وار و اسفراین و کوبان سه ولایت است. سخت نیکو نشان داده است هر چند از راه طبیت بیان می کرده و
چنان می نمود که او را در این معنی فکرتی نبوده است اما سخت مطبوع افتاده است. و هم از وی نقل کرده اند نظم:
گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار
دست درازی محیی چیره زبانی مکن
هر چه بدانی مگوی هر چه توانی مکن
و از تاج الدین وحید قاقمی شنیدم در نیشابور می گفت این دو رباعی را سید صدر الدین گفته است در اوایل ایام

جوانی، رباعی:

اما جگه تیر غمت سینه ماست
از هجرانت که یار دیرینه ماست

ای مهر گسل عشق تو در کینه ماست
حال دل مستمند بیچاره بپرس

رباعی

وی من ز غمت شکسته و زار شده
سودای تو را به جان خردیار شده

ای از من دل سوخته بی زار شده
بفروخته عالم به جفا بر من و من

و در آخر عمر از شغل استیقاً استغوا خواست و به مراد دل بنشت و از سر منصب برخاست و آن شغل به در آن
درج سیادت و اختیار آن برج سعادت سید اجل عماد الدین حوالت فرمودند و او را معدنور داشت و او شب و روز به تحریر
تاریخ سلطان سکندر مشغول بود. وثاق او مجمع فضلاً و مرتع علماء بودی و اختلاط افاضل به خدمت او بسیار اتفاق
افتادی. وقتی این داعی قطعه ای گفته بود و در اول و آخر بیت تجنبیس خط را رعایت کرده مطلع آن این است. نظم:
رمانی زمانی بالمسائب والأسى
و قد خرجت حذ الثبال ببالی

و در خدمت او انشاد کردم. گفت: مرا غزلی است اما تجنبیس آخر مصراع و آخر بیت را رعایت کرده ام. استنشاد

کردم فرمود، شعر:

قد هرّ من قامه صدع النقاوئنى^۱
نحوی سبانی و قلبی بالهوى مرتا
فکم أکابد منه بالقوی مخنا
لو کان منی و ان واشیه راب دتا
وقال ما ذقت من کأس الغرام هنا
وسامنی من قبیح الخلق گلَّ عنا

قامت قیامه قلبی اذ رای وتننا
و قدلوي طرفه السحار ثم رتنا
اموت صبراً و قدتی بالقوم ختنی
لم ألف احسن منه في الوري بدتنا
اذَا شکوت ارانی عنوة مهنا
او مات جوغاً وقلت الشهد گلَّ عنا

و اورا اشعار تازی مطبوع مصنوع و فصول منور لطیف بسیار است فاما اشعار پارسی از او بیشتر روایت نکرده اند.
بدین قدر اقتصار افتاد و از ایراد اشعار تازی او چون به صدد این نیستم عنان بیان باز کشیده ام.
از گفتار عوفی که خود معاصر و ملازم سید صدر الدین بوده و با وی نشست و برخاست داشته بود می آید که
صدر الدین از بزرگان نیشابور بوده و در علوم مختلف مخصوصاً شعر فارسی و عربی و تاریخ تبحر داشته است و دو کتاب
تاریخی به نام «تاریخ سلطان سکندر» و «تاریخ خوارزمشاهی» نوشته است اما عوفی به کتاب دیگر تاریخی ایشان یعنی
«زبده التواریخ» که در اخبار آل سلجوق است و نیز پادشاهی که سید صدر الدین یاد شد در دستگاه او استیفای نیشابور
را عهده دار بوده، اشاره ای نکرده است. البته از روی همین گفتارها می توان به تاریخ تقریبی مرگ سید صدر الدین و
حتی پادشاهی که وی در دستگاه سلطنت ناصر الدین قباجه تألیف کرده، از سید صدر الدین به عنوان «رحمه الله
علیه» یاد کرده و از طرف دیگر سید صدر الدین خود در زبده التواریخ (۱۹۷: ۱۹۳۳) از مرگ اتابک اوزبک که در سال
۶۲۲ در قلعه النجه اتفاق افتاد، خبر داده است. پس یقیناً سید صدر الدین یاد شده در یکی از سال های بین ۶۲۲ تا
۶۲۵ در گذشته است و این که عوفی از زبده التواریخ ذکری به میان نیاورده، شاید از آن جهت باشد که این اثر آخرین
تألیف سید صدر الدین بوده و بعد از لباب الالباب به رشته تحریر در آمده است.

گذشته از قراین و مستندات بالا، نکته دیگری که عصر زندگی سید صدرالدین و تاریخ تخمینی فوت او را در این مقطع از زمان تأیید می کند، این است که وی را از زمرة استادان خواجه نصیر الدین طوسی (متوفی ۶۷۲) شمرده اند. آقای محمد مدرسی زنجانی در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین (۱۳۳۵: ۳) از قول اشکوری در «محبوب القلوب» می نویسد:

«تحقیق طوسی اشارات را نزد استاد خود فریدالدین داماد تحصیل کرده و او شاگرد صدرالدین سرخسی بوده و صدرالدین شاگرد افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابوالعباس لوکری شاگرد بهمنیار بوده و بهمنیار شاگرد ابوعلی سیناست.»

در کتاب یادنامه «خواجه نصیر الدین طوسی»، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۳۶: ۹۰) آمده است که «خواجه نصیر الدین طوسی حکمت و فلسفه را از فریدالدین حسن بن محمد فریومدی معروف به داماد و شاگرد فخرالدین رازی فراگرفته است.»

نکته دیگری که گفتار خود سید صدرالدین حسینی است و می تواند در معرفی زمان تألیفات وی و حتی پادشاه معاصر او مؤثر باشد، این است که وی در کتاب زبدۃ التواریخ (۱۹۳۳: ۱۹۱) تصریح دارد که به ری رفته و اطلاعاتی راجع به درگیری علاء الدین تکش خوارزمشاه و سلطان رکن الدین طغرل سلجوقی (مقتول ۵۹۰) را از قول رئیس آن شهر امین الدین زنجانی نقل کرده است. این که مشارالیه چه مدت بعد از سال ۵۹۰ به ری رفته، معلوم نیست منتها می شود حدس زد که این سفر هنگامی بوده که او از کارهای دیوانی استعفا داده و مشغول جمع آوری اخبار و تألیف کتاب های تاریخی بوده است. ذکر دو کتاب تاریخی به نام تاریخ خوارزمشاهی که کشف الظنون (ج: ۲۹۴/۱، بدون تاریخ) متذکر انتساب آن به سید صدرالدین حسینی شده است و تاریخ سلطان سکندر (سلطان محمد خوارزمشاه) تا حدودی تأیید می کند که سید صدرالدین حسینی مؤلف زبدۃ التواریخ در دستگاه سلاطین خوارزمشاهی تقرب داشته و به احتمال زیاد شغل استیفای نیشابور را نیز از طرف یکی از سلاطین خوارزمشاهی یعنی سلطان محمد خوارزمشاه ملقب به اسکندر ثانی (۵۹۶-۶۱۷) و یا پدرش علاء الدین تکش (۵۶۸-۵۹۶) که قبل از وی سلطنت داشته به عهد داشته است. چه شهر نیشابور از سال ۵۶۲ به بعد عملاً در تصرف ایل ارسلان خوارزمشاه قرار گرفته بود. بنابراین متصدی شغل استیفای این شهر باید از سوی سلاطین این سلسله تعیین می گردید.

در هر حال تا دست یابی به مبنای بهتر و پیدا شدن کتاب های تاریخی دیگر سید صدرالدین که عوفی متذکر آنها شده و تحقیق و جستجوی کسانی که به روش‌نگری زوایای تاریک تاریخ کمک می نمایند، به همین مقدار آگاهی در مورد مؤلف زبدۃ التواریخ بسته می کنیم و نتیجه اینکه: سید صدرالدین علی بن ناصر بن علی حسینی از علماء فضلای نیشابور و از محله شادیاخ بوده و در علوم زمان خود در حکمت و فلسفه و تاریخ و شعر دست داشته است. وی در دستگاه خوارزمشاهیان سال‌ها شغل استیفای نیشابور را به عهده داشت، و چند سالی بعد از ۵۹۰ از این مسؤولیت استعفا داد و به تألیف، به خصوص در زمینه تاریخ، پرداخت. او کتابی در تاریخ خوارزمشاهیان و تاریخ اختصاصی دیگری در وقایع و اخبار اسکندر ثانی (سلطان محمد خوارزمشاه) نوشت و سرانجام کتاب زبدۃ التواریخ را در اخبار دولت سلجوقی به رشته تحریر درآورد. علاوه بر اینها کتاب اعلام نهج البلاغه را نیز نوشه است و عاقبت در یکی از سال‌های بین ۶۲۵ تا ۶۲۲ بدرود حیات گفته است.

این کتاب اخبار الدوله السلجوقیه یا زبدۃ التواریخ صدرالدین حسینی که اختصاصاً در تاریخ دولت سلجوقی نوشته است، نسبت به کتابهایی مانند «راحة الصدور راوندی» (بدون تاریخ) و کتاب تاریخی عمال الدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) و مانند آنها که نزدیک به دوره ی سلجوقی نوشته شده، برتری دارد. چون مؤلف با نثری روان، صرف‌آ به بیان رویدادهای تاریخی پرداخته و از توصیف و تخیل و تصویرسازی های ادبی که شیوه معمول بسیاری از مورخان بوده، بررهیز کرده است. سجع و ترادف و کنایه و مثل، اخبار تاریخی آن را احاطه نکرده و شواهد شعری بی مورد، برحجم آن نیافروده. در سراسر این کتاب تنها سه مورد مثل به کار رفته و شاید این سه مورد هم در منابعی بوده که مؤلف مطالب خود را از آنها اخذ کرده است.

نام شاعران و شواهد شعری ایشان که در کتاب فوق مندرج است، بسیار کم بوده و در هر مورد تعداد این ابیات از چهار تا پنج بیت تجاور نمی‌کند (صفحات ۲۷، ۲۸، ۵۵ و ...). ضمن اینکه تمام ابیات شاهد آورده شده، جنبه تاریخی دارند یعنی ابیات فوق در شأن همان واقعه‌ای سروده شده که مؤلف به بیان گزارش آن پرداخته است. به عبارت دیگر غرض از ایراد این ابیات ایضاح و معرقی جنبه‌های بیشتری از آن واقعه بوده است.

دققت در محتوای این کتاب ثابت می‌کند (از جمله صفحه‌های ۱۵۷ و ۱۵۸) که مؤلف کتاب خود را به شیوه کتاب «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» عمال الدین کاتب اصفهانی (۱۹۷۴) تألیف کرده است و به همان روش عmad کاتب پس از ختم کتاب مجدداً خلاصه گونه‌ای از تاریخ سلاطین سلجوقی و مدت پادشاهی ایشان را بیان نموده و پس از ذکر مختصر احوال سلاطین، اخبار تعدادی از اتابکان سلاطین سلجوقی را که در قلمرو شاهان این سلسله فرمانروایی یافته‌اند، نیز ذکر نموده است.

در این خلاصه گویی بیشتر به احوال و اخبار فرزندان ایلدگز توجه شده و قتل اوزبک نوه ایلدگز را در قلعه گنجه پایان کار این خاندان به حساب آورده است.

اطلاعاتی که زيدة التواریخ یا اخبار دولت سلجوقی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد در بعضی موارد منحصر به فرد است و تنها در همین کتاب دیده می‌شود؛ مثلاً شرح حال عمید الملک کندری و ابتدای کار او تا آنگاه که به وزارت رسید حاوی مطالبی است که در کتبی از این نوع دیده نمی‌شود (ص: ۳۳). ارزش دیگر کتاب مربوط به اطلاعاتی است که راجع به اتابکان آذربایجان می‌دهد. مؤلف هر چه به آخر کتاب نزدیکتر می‌شود، به طور طبیعی مطالب را مفصل تر بیان می‌کند ضمن اینکه اصل کتاب بر اختصار بنا نهاده شده است. آنچه که در شرح وقایع دوران طغرل بن محمد طبری می‌گوید: «سلطان طغرل گروه بسیاری را جریمه و توان کرد که بیان همه آنها باعث طولانی شدن این کتاب مختصر می‌شود» (ص: ۱۸۲).

شرح جنگ‌ها و درگیری‌های فرزندان و نوادگان ایلدگز برای به دست آوردن حکومت در ناحیه آذربایجان حاوی مطالب تازه‌ای است مثلاً در ناحیه گنجه و درگیری در آن منطقه به نام یکی از فرزندان امیر امیران عمر، فرزند محمد پهلوان، اشاره می‌کند. گرچه متأسفانه بخش اصلی اسم ساقط شده و فقط جزء اول آن به صورت «امیر ...» در متن قابل قرائت نیست، اما همین امر تأیید می‌کند که مؤلف، کتاب خود را از روی منابعی تدوین کرده که به احتمال زیاد بخشی از آن منابع در بستر زمان از بین رفته است و این خود یکی دیگر از موارد اهمیت این کتاب است.

۳. نتیجه

با دققت و امعان نظر در آرای کسانی که معتقدند نویسنده «زيدة التواریخ» ناشناخته است و مراجعه به کتابهایی که اطلاعاتی درباره سید صدرالدین حسینی داده اند از جمله تاریخ نیشابور نوشتة خلیفه نیشابوری و لباب الالباب محمد عوفی که از معاصران سید صدرالدین بوده، در می‌یابیم که سید صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، مؤلف زيدة التواریخ همان کسی است که شرح اعلام نهج البلاغه و تاریخ اسکندر (سلطان محمد خوارزمشاه) را نوشته است. وی مدت‌ها شغل استیفای نیشابور را داشته و پس از مدتی کناره گیری کرده و احتمالاً پس از شکست سلطان محمد از مغولان آثار خود را تالیف کرده است. از قراین برمی‌آید که او در یکی از سالهای بین ۶۲۵ تا ۶۲۶ دار فانی را وداع گفته است.

یادداشتها

۱. مقدمه زوسهایم در اصل به زبان آلمانی بوده و در چاپهای موجود در ایران دیده نشد و نگارنده هم بدان دسترسی نیافت. منتها این مقدمه را آقای محمد اقبال مصحح زيدة التواریخ به عربی ترجمه کرده و به عنوان مقدمه زوسهایم به آغاز چاپ بیروت (۱۹۳۳) صفحات الف تا ط الحق نموده است. آنچه در این مقاله به عنوان مقدمه زوسهایم ذکر می‌گردد به استناد همین ترجمۀ عربی است.

۲. عبارت عربی "احب انى احبه و ابغض انى لا احبه" در مقدمه اعلام نهج البلاغه (ص: ۲۶) و کتاب عقاید فلسفی خواجه نصیر (ص: ۱۳) به همین صورت ضبط شد و البته مفهوم هم هست یعنی: دوست دارم که او را دوست بدارم و از دشمنی وی بیزارم. با وجود این در کتاب تلخیص تاریخ نیشابور این قسمت از نامه فخر رازی به صورت "احب من احبه و ابغض من لا احبه" ضبط شده و از نظر معنی روشن تر است.
۳. متن عربی نامه فخر رازی به سید صدرالدین حسینی که در این مقاله بدان استناد شده از روی مقدمه اعلام نهج البلاغه تصحیح عزیز الله عطاردی (ص: ۲۶) نگاشته شده است.
۴. در متن این واژه "المتحالین" بود ولی در جاهای دیگر "المحتالین" ضبط شده بود که بر متن ترجیح دارد.
۵. برای آشنایی به شجره نامه خاندان فخر رازی رجوع شود به کتاب شرح حال و زندگی و خاطرات امام فخرالدین رازی، تألیف نجیب مایل هروی (۴۶: ۱۳۴۳).
- ۶- بسیاری از کلمات و عبارات این نامه در متن مورد استناد مغلوط و نامفهوم می‌نمود، لذا متن این نامه با کتابهای دیگر مقابله و اصلاح گردید.

منابع

- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (۱۳۴۸). تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: چاپخانه اسلامیه.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. (۱۴۰۹ هـ. ق). معارج نهج البلاغه، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، قم: نشر مکتبه آیة الله نجفی مرعشی.
- امین، سید محسن. (۱۴۱۳ هـ. ق). اعيان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- بارتولد. (۱۳۵۲). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بروکلمان. (۱۹۶۸). تاریخ الادب العربي، ترجمه عربی (محمد فهمی حجازی)، (بی تا) الهیة المصرية العامة للكتب.
- تهرانی، آقا بزرگ. (۱۴۰۳ هـ. ق). الذريعة، بیروت: دارالاضواء.
- حاجی خلیفه. (بی تا). کشف الظنون، بدون محل انتشار.
- حسینی، علی بن ناصر. (۱۹۳۳). اخبار الدولة السلاجوقیه، تصحیح محمد اقبال، بیروت: دارالآفاق الجدیده.
- حسینی، علی بن ناصر. (۱۴۱۵ هـ. ق). اعلام نهج البلاغه، تصحیح عزیز الله عطاردی، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر، چاپ اول.
- خلیفه نیشابوری. (بی تا). تلخیص تاریخ نیشابور، به کوشش بهمن کریمی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- خلیفه نیشابوری. (۱۳۷۵). تلخیص تاریخ نیشابور، تصحیح و مقدمه و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (بدون تاریخ). راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: مؤسسه مطبوعة علی اکبر علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۶). یادنامه خواجه نصیر الدین طوسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- عوفی، محمد. (۱۳۲۴). لباب الالباب، تصحیح ادوارد براون، طبع لیدن، (افست تهران).
- قرزوینی، محمد. (۱۳۴۵). یادداشت ها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتب اصفهانی، عمادالدین. (۱۹۷۴). تاریخ دولت آل سلجوقد، القاهره: المکتبه الشرقيه.
- کنتوری نیشابوری، سید اعجاز حسین. (۱۴۰۹ هـ. ق). کشف الحجب و الاستمار، قم: نشر مکتبه آیة الله نجفی مرعشی.
- مایل هروی، نجیب. (۱۳۴۳). شرح حال و زندگی و مناظرات فخرالدین رازی، تهران: مطبوعات وزارت.
- مدرسی (زنگانی)، محمد. (۱۳۳۵). سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.